

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرور دیگری بر مفاهیم سوره‌ی توحید

شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در بحث سوره‌ی حمد خیلی مفصل صحبت کرده‌ایم و اینجا تکرار نمی‌کنیم.

«قُلْ» که اول آیه‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» آمده یعنی بگو «اللَّهُ أَحَدٌ» به چه معناست؟

اولین احتمال: ممکن است معنای «قُلْ» این باشد: ای پیغمبر ﷺ به همه‌ی مکلفین بگو موجودی که «الله» است، «أَحَدٌ» است. یعنی تنها خداست که سزاوار عبادت شدن است و الوهیت تنها شایسته‌ی خداست. این «قُلْ» خطاب به رسول‌الله ﷺ است، برای اینکه چنین چیزی را بگوید.

دومین احتمال: این «قُلْ» خطاب به پیغمبر ﷺ است که به مشرکان و کفاری که گفتند: ما نسبت بت‌هایمان را به تو گفتیم؛ این بت‌های ما هستند؛ چنین خصوصیتی دارند. تو هم نسبت پروردگارت را به ما بگو. این «قُلْ» خطاب به پیغمبر ﷺ است که تو هم به مشرکان و کفار بگو: «اللَّهُ أَحَدٌ».

سومین احتمال: خود این «قُلْ» مال هُوَیِ اللَّهِ أَحَدٌ است. این بگو را همان ذاتی که «الله» و «أَحَدٌ» است و شریک و نظیری ندارد، می‌گوید.

چهارمین احتمال: این است که بگو او واحدیست که هیچ چیز مانند او نیست. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» او «أَحَدٌ» است. شریک، شبیه و مشارکی ندارد.

پنجمین احتمال: بگو «هُوَ اللهُ أَحَدٌ» او در الاهیت و قدیم بودن، واحد و تنهاست. هیچ موجود دیگری غیر از او اله، قدیم، جاودانه، سَرمدی و اَبدی نیست.

ششمین احتمال: بگو خدا در صفات ذات خود واحد است. چون صفات ذات خدا مثل علم، قدرت، اراده و حیات برای خدا واجب، غیرقابل انفکاک و غیرقابل انعدام است؛ محال است خدا این صفات را نداشته باشد. در این ویژگی، خدا منحصر به فرد است و احدی شریک او نیست. هیچ موجود دیگری نیست که حیات، علم و قدرت، عین ذات او باشد.

هفتمین احتمال: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» بگو خدا در افعال خود یکتا و واحد است. برخلاف همه‌ی مخلوقات که اگر کاری انجام می‌دهند، غرض، هدف و خواسته‌ای دارند و می‌خواهند به چیزی برسند، خدای متعال فعلی که انجام می‌دهد، صرفاً از سر احسان و جود است و دنبال این نیست که به خواسته‌ی شخصی خود دست پیدا کند. جز خدای متعال هر فاعل مختاری که فعلی از او سر می‌زند، قطعاً برای رسیدن به مقصد و هدفی است و می‌خواهد به خواسته‌ای دست پیدا کند. لذا به این لحاظ هم خدا «أَحَدٌ» و یکتاست.

هشتمین احتمال: بگو تنها خدای متعال سزاوار عبادت است. چون فقط خدا می‌تواند نعمت‌های اصلی‌یی را که سایر نعمت‌ها هم به سبب آنها ارزشمند می‌شود، به مخلوق بدهد. اگر من حیات، ادراک، آگاهی و قدرت نداشته باشم، سایر نعمت‌ها هم برای من بی‌معنا می‌شود. مثلاً از بوی خوش، منظره‌ی زیبا و غذای خوشمزه لذتی نمی‌برم. پس نعمت‌بودن سایر نعمت‌ها متکی به نعمت‌های اصلی است و احدی جز خدا نمی‌تواند به کسی آن نعمت‌های اصلی را بدهد. لذا به این لحاظ هم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ».

اینکه فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و نفرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ»؛ به دلیل فرقیست که بین واحد و «أَحَدٌ» وجود دارد، که اثنین و دومی‌یی بعد از «أَحَدٌ» قابل تصور نیست؛ درحالی که برای واحد دومی قابل تصور است. به تعبیری امام باقر علیه السلام فرمودند: خود واحد هم جزء عدد نیست.<sup>۱</sup> عدد چیزی است که متعدّد باشد. عدد از یک تشکیل شده است؛ اما از دو شروع می شود و یک متعدّد نیست که جزء عدد باشد.

«أَحَدٌ» آن یکی‌یی است که دومی به آن قابل انضمام نیست. چون دو تا واحد را که کنار هم بگذارید، می شود اثنین، یعنی دو. اما چون «أَحَدٌ» صرفاً الوجود است، چیزی کنار آن نمی تواند قرارگیرد. هستی صرف و بی نهایت جای خالی‌یی باقی نمی گذارد که هستی دومی کنار آن تعریف و تصور شود. شما اگر بتوانید بی نهایت را به معنای مطلق کلمه تصور کنید، بی نهایت تنها چیز موجود می شود. به محض اینکه بخواهید چیز دومی، ولو محدود، کنار آن بی نهایت تعریف کنید، باید قبل از آغاز این چیز دوم، آن چیز که به آن بی نهایت گفته بودید، ختم شده باشد؛ تا این دومی بتواند تعریف و تصور شود. لذا بی نهایت به معنای مطلق، برای هیچ چیز، چه بی نهایت دومی که کفو آن باشد، چه محدودی در کنار بی نهایت که کفو آن هم نباشد، اما چیزی غیر آن باشد، جای خالی نمی گذارد. بی نهایت مطلق اصلاً غیری برجای نمی گذارد. لذا «أَحَدٌ» یکی‌یی است که دوم برای آن قابل تصور نیست؛ اما واحد یکی‌ییست که دوم برای آن قابل تصور است.

---

<sup>۱</sup>. العروسی الحویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۸.

به تعبیر دیگر «أَحَدٌ» چیزیست که در ذات و در معنای صفات آن تجزیه غیرقابل تصور است. ممکن است یک واحد، اعتباری و قابل تجزیه باشد؛ مثل اینکه می‌گوییم یک ساختمان، این یکی است؛ ولی این ساختمان از اتاق‌های مختلف، پله‌کان، هال، زیرزمین، حیات و چیزهای مختلفی ترکیب شده است. واحد، اعتباری است و ممکن است قابل تجزیه باشد؛ ولی «أَحَدٌ» غیرقابل تجزیه است. ذات و حتی صفات آن قابل تجزیه نیست. معنای صفات خدا هم قابل تجزیه نیستند.

در حدیثی امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ «هُوَ» ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را توضیح داده‌اند. فرمودند: «هُوَ» از یک معنا و حقیقت ثابت خبر می‌دهد. «وَ» اشاره به یک امر غایب است. اگر این «هُوَ» بر سر «ذ» بیاید، «هُوَ ذَا» می‌شود که امری محسوس و قابل مشاهده است. اگر «هُوَ» یعنی آن واقعیت ثابت، بر سر «وَ» بیاید، می‌شود حقیقت ثابتی که غایب از حواس است و محسوس نیست. بت‌ها قابل حسند لذا به آنها «هَذَا» یا «هَذِهِ» می‌گویند؛ اما خدا «هُوَ» است؛ یعنی واقعیت ثابتی است که غیرقابل حس است و با حواس انسان قابل شناسایی نیست.<sup>۲</sup>

حدیث داریم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ بدر سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ» را خواندند، سپس این ذکر را گفتند: «يَا هُوَ، يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» یا «يَا هُوَ، يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ؛ اِعْفِرْ لِي وَانصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اسم اعظم را به کار برد. طبق روایت، حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ شب قبل از جنگ بدر خدمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و اسم

۲. مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۲ و صدوق، توحید، ص ۸۸.

اعظم را به ایشان آموخت و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روز جنگ بدر اسم اعظم را به کار بردند.

پس به تعبیر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «هُوَ، يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» اسم اعظم است.

عمار یاسر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: «یا هُوَ، یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» یا «یا هُوَ، یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ»

چیست؟ معنی اشاره‌ی به «هُوَ»، به او، که شما می‌گویید، چیست؟ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

فرمودند: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِيدِ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اسم اعظم خدا و ستون توحید الهی

است، خدایی که غیر از او خدایی نیست. سپس آیه‌ی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ

أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۳</sup> و بعد آیات پایانی سوره‌ی حشر را خواندند.

همه‌ی این آیات، آیات توحیدی عجیبی است. خدا می‌داند چه اقیانوس عظیمی از معارف

توحیدی در آیات آخر سوره‌ی حشر وجود دارد. به این حدیث امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ بارها اشاره

کرده‌ایم: اگر مُتَعَمِّقَانِی در آخر الزّمان نبودند، خدای متعال سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات

اول سوره‌ی حدید را نازل نمی‌کرد. فقط اینها را مُتَعَمِّقَانِی که در آخر الزّمان خواهند آمد

می‌توانند بفهمند. آیات آخر سوره‌ی حشر هم آیات عجیبی است؛ «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ؛ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ

الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا

فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۴</sup>.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸.

۴. سوره‌ی حشر، آیات ۲۲-۲۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، این آیات را هم خواندند. سپس از مرکبشان پیاده شدند؛ هنوز ظهر نشده بود، چهار رکعت نماز به جا آوردند.<sup>۵</sup>

«قُلْ هُوَ اللهُ». بعد از «هُوَ»، «الله» است. درباره‌ی «الله» به‌طور مفصّل در بحث سوره‌ی حمد صحبت کرده‌ام و اینجا به یکی دو روایت اشاره می‌کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اللهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْتِي فِيهِ الْخَلْقُ» معنای «الله» معبودی است که حقیقتی ناشناخته است و خلق در او متحیرند و نمی‌توانند به او احاطه‌ی علمی پیدا کنند. «وَ يُؤَلِّهُ إِلَٰهًا» و «الله» آن حقیقتی است که همه به او پناه می‌آورند. «وَ اللهُ هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ» و «الله» آن پنهان، پوشیده و دربرده‌ای است که از درک دیدگان مخفی است. حواسّ و دیده‌ی ظاهری نمی‌تواند او را ببیند. «الْمَخْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ».<sup>۶</sup> «الله» حقیقت و ذاتی است که اندیشه و افکار و خطورات ذهنی هم نمی‌تواند به او دست پیدا کند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «اللهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي إِلَهَ الْخَلْقِ عَنْ دَرْكِ مَا يَتَّبِعُهُ وَ الْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ» معنای «الله» معبودی است که خلق از درک چیستی و احاطه‌ی به چگونگی او متحیرند. چیستی او را نمی‌توانند، درک کنند و بر چگونگی او نمی‌توانند احاطه پیدا کنند. بعد فرمودند: «وَ يَقُولُ الْعَرَبُ إِلَهَ الرَّجُلِ إِذَا تَحَيَّرَ فِي الشَّيْءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عَلِيًّا» عرب وقتی می‌گوید: «إِلَهَ الرَّجُلِ» که شخص در چیزی متحیر مانده است و نتوانسته به آن تسلط و احاطه‌ی علمی پیدا کند و آن را

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۲۳۲ و ج ۳، ص ۲۲۲ و صدوق، توحید، ص ۸۹.

<sup>۶</sup> مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۲ و صدوق، توحید، ص ۸۹.



الله أَحَدٌ؛ بر این اساس معنای این سخن خدا که فرمود: «الله أَحَدٌ»، «أَيُّ الْمَعْبُودِ الَّذِي يَأَلَّهُ الْخَلْقُ عَنْ إِذْرَاكِهِ وَ الْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ فَرَدُّ بِالْهَيْبَةِ مُعَالً عَنْ صِفَاتِ خَلْقِهِ»<sup>۸</sup>؛ یعنی معبودی که خلق از ادراک او و احاطه‌ی به کیفیت او متحیرند و نمی‌توانند به آن دست پیدا کنند. او در الهیت و معبود بودن، فرد است. و از صفات مخلوقاتش هم برتر است. یعنی صفات مخلوقات در او وجود ندارد.

حال ببینیم «صَمَد» به چه معناست؟

امام حسین عليه السلام فرمودند: «الصَّمَدُ الَّذِي انْتَهَى إِلَيْهِ السُّؤْدُودُ»؛ «صَمَد» شخصی است که آقایی در او به انتهای خود رسیده است و او به اوج آقایی رسیده است. «وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ»؛ «صَمَد» آن حقیقت همیشگی است که هیچ‌گاه زائل نمی‌شود؛ «لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ» است؛ همیشگی و دائمی است. «وَ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ»؛ و «صَمَد» شخصی یا چیزی است که درون آن تهی و خالی نیست. درون مخلوق تهی است؛ تا خدا به او هستی ندهد، هست نمی‌شود. تا به عین ثابت مخلوق، هستی افاضه نشود، او عین خارجی پیدا نمی‌کند. حتی خود عین ثابت هم شعاعی از اسماء حقّ متعال است. - الآن قصد نداریم وارد بحث‌های عرفانی شویم. شاید در دوره‌های بعد اشاره‌ای کردم. - «وَ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ لَا يَنَامُ»<sup>۹</sup>؛ و «صَمَد» کسی است که نه می‌خورد و نه می‌آشامد و نه می‌خوابد. یعنی به خوردن، آشامیدن و خفتن نیاز ندارد و بی‌نیاز است. بعد حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ

<sup>۸</sup> مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۲ و صدوق، توحید، ص ۹۰.

<sup>۹</sup> کفعمی، مصباح، ص ۳۲۹ و مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۳.



أَحَدٌ؛ اللَّهُ الصَّمَدُ؛ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۱۰</sup> خود خدای متعال در قرآن «صَمَد» را تفسیر کرده است: فرمود: «اللَّهُ الصَّمَدُ»؛ بعد فرمود: «صَمَد» یعنی «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» معنای «صَمَد» است.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ»؛ او الله صَمَد است. «الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَ لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ»؛ او خدایی است که «لَا مِنْ شَيْءٍ» نه از چیزی گرفته شده است: «وَ لَا فِي شَيْءٍ»؛ و نه در درون چیزی است؛ «وَ لَا عَلَى شَيْءٍ»؛ و نه بالای چیزی، بر چیزی، روی چیزی است. «مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا»؛ خدا ابداع کننده و ایجاد کننده و خالق اشیاء است. «وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ»؛ و خدا با قدرت خود اشیاء را ایجاد و انشاء کرد؛ نبودند و ایجادشان کرد. گاهی با ماده‌ی اولیه‌ای که موجود است، چیزی می‌سازیم؛ اما گاهی چیزی را انشاء و ایجاد می‌کنیم. «يَتَلَاشِي مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيئَتِهِ»؛ خدا چیزی را که برای فنا خلق کرده است، با مشیت خود آن را متلاشی می‌کند و از بین می‌برد. «وَ يَتَقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ»؛ و چیزی را هم که برای بقاء خلق کرده است، با عمل خود باقی نگاه می‌دارد. «فَذَلِكُمْ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» پس او الله صمدی است که نه می‌زاید و نه زاییده می‌شود. «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۱۱</sup>؛ او آگاه بر غیب و شهادت، بزرگ و متعالی است و احدی همانند او نیست و نظیری ندارد.

۱۰. مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۳ و صدوق، توحید، ص ۹۱.

۱۱. مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۴ و صدوق، توحید، ص ۹۱.

از ابن عباس نقل شده است: «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ وَالِدًا وَ لَمْ يُؤَلَّدْ فَيَكُونَ وَلَدًا»؛ «لَمْ يَلِدْ»: نمی‌زاید؛ تا در نتیجه پدر، مادر و زاینده باشد. «و لَمْ يُؤَلَّدْ»: و زاینده هم نمی‌شود؛ تا در نتیجه فرزند شود. خدا نه مادر است که زاینده باشد؛ نه فرزند است که زاینده شده باشد.

«قِيلَ لَمْ يَلِدْ وَلَا فَيَرِثَ عَنْهُ مَلِكُهُ، وَ لَمْ يُؤَلَّدْ فَيَكُونَ قَدْ وَرَثَ الْمَلِكُ عَنْ غَيْرِهِ» گفته شده است: او فرزندی نزاییده است، تا آن فرزند مُلک و فرمانروایی پدر را به ارث ببرد و میراث‌بر مُلک او باشد. چون فرزند از پدر و مادرش ارث می‌برد. خود او هم زاینده نمی‌شود؛ تا مُلکی که دارد از غیر خودش دریافت کرده باشد و به او به ارث رسیده باشد.

«و قِيلَ لَمْ يَلِدْ فَيَدُلُّ عَلَى حَاجَتِهِ» و گفته شده است: خدا نمی‌زاید. چون اگر بزاید بر نیازمندی او دلالت می‌کند. «فَإِنَّ الْإِنْسَانَ يَشْتَهِي الْوَلَدَ لِحَاجَتِهِ إِلَيْهِ»؛ به‌خاطر اینکه انسان به دلیل نیازی که به آن بچه دارد؛ چه نیاز روحی و معنوی و چه نیاز ظاهری و مادی، که آن بچه بزرگ شود و فردا کمک‌کار پدر یا مادر خود باشد، مشتاق بچه است و اشتهای بچه‌دار شدن دارد. «وَ لَمْ يُؤَلَّدْ فَيَدُلُّ عَلَى حُدُوثِهِ، وَ ذَلِكَ مِنْ صِفَاتِ الْأَجْسَامِ» و خدا زاینده هم نمی‌شود؛ چون چیزی که زاینده می‌شود، قبل از زاینده شدن وجود نداشته است. چنین موجودی حادث خواهد بود؛ یعنی موجودی که سابقه‌ی نیستی دارد. حدوث صفت اجسام مادی است؛ ولی خدا جسم مادی نیست؛ پس «لَمْ يُؤَلَّدْ».

«قِيلَ: هَذَا رَدٌّ عَلَى الْقَائِلِينَ بِأَنَّ عَزِيرًا وَ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ»؛ گفته شده است: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّدْ» ردّ گویندگان این مطلب است که عَزِير پسر خداست و مسیح پسر

خداست و این که فرشتگان دختران خدایند.<sup>۱۲</sup> گفته شده است آیه‌های «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ

لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» ردّ بر این حرف‌هاست و آمده تا بساط این حرف‌ها را جمع کند.

«وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، اَي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَحَدٌ كُفُوًا». «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی احدی نیست که

همتای او باشد. «أَي عَدِيلًا وَ نَظِيرًا يُثَابِتُهُ» یعنی هیچ‌کس نیست معادل، مشابه یا نظیر او

باشد. «فِي هَذَا رَدٌّ عَلَى مَنْ أَثَبَّتَ لَهُ مِثْلًا فِي الْقَدَمِ وَ غَيْرِهِ مِنَ الصِّفَاتِ»؛ و در این «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

ردّیه‌ای است بر اشخاصی که موجودات قدیمی غیر از خدا را اثبات می‌کنند. «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

أَحَدٌ» بساط موجوداتی را هم که در قدیم بودن یا در سایر صفات خدامثل او هستند،

جمع می‌کند. می‌گوید: أَحَدِي كُفُو، نظیر، شبیه، عدیل و مانند او نیست.

«قِيلَ: مَعْنَاهُ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ زَوْجَةٌ فَتَلَدَ مِنْهُ لِأَنَّ الْوَالِدَ يَكُونُ مِنَ الزَّوْجَةِ»؛ گفته شده است «لَمْ يَكُنْ

لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی خدا همسر و زوجه‌ای ندارد؛ تا برای او فرزندی بزاید. چون فرزند از

همسر زاییده می‌شود. «فَكُنِّي عَنْهَا بِالْكَفُوِ» به همین خاطر به همسر هم کفو می‌گویند و در

ازدواج می‌گویند کفویت باید مراعات شود. «لِأَنَّ الزَّوْجَةَ تَكُونُ كُفُوًا لِزَوْجِهَا»؛ به خاطر اینکه

همسر کفو شوهرش است و خدا «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». پس یک معنای آن هم ممکن است

«لَمْ يَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ لَا زَوْجَةٌ» باشد.

«قِيلَ: أَنَّهُ سُبْحَانَهُ بَيْنَ التَّوْحِيدِ بِقَوْلِهِ اللَّهُ أَحَدٌ وَ بَيْنَ الْعَدَلِ بِقَوْلِهِ اللَّهُ الصَّمَدُ وَ بَيْنَ مَا يَسْتَحِيلُ عَلَيْهِ مِنَ الْوَالِدِ وَ

الْوَالِدِ بِقَوْلِهِ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ بَيْنَ مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ مِنَ الصِّفَاتِ بِقَوْلِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». ببینید چه زیبا

تمام اّمهات اعتقادات را در این سوره نشان داده است. گفته شده است خدای متعال با این

<sup>۱۲</sup>. قرآن فرمود: «قَالَتِ الْيَهُودُ غَرِيبٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» یهود گفتند غریب پسر خداست و مسیحیان گفتند مسیح پسر خداست.

سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۰. و فرمود: «وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» و مشرکان برای خدا دخترانی قرار می‌دهند. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۵۷.

سخن که فرمود: «اللَّهُ أَحَدٌ»، توحید را تبیین کرد و با این سخن که فرمود: «اللَّهُ الصَّمَدُ»، عدل را تبیین کرد. چون ظلم کردن ناشی از ضعف و نیاز است. «إِنَّمَا يَخْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ»<sup>۱۳</sup>؛ انسان ضعیف، ناتوان و نیازمند دست به ظلم دراز می‌کند. کسی که نیاز دارد برای رفع نیازش حقّ شخص دیگری را تصرف می‌کند. کسی که بی‌نیاز است چرا ظلم کند؟ لذا با «اللَّهُ الصَّمَدُ» که خدا بی‌نیاز است، عدل خدا تبیین شد؛ همان‌طور که با «اللَّهُ أَحَدٌ»، توحید خدا تبیین شد. و خدای متعال آنچه که برای خود محال است، از اینکه فرزندی داشته باشد، یا خودش فرزند کسی باشد را با «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» تبیین کرد و آنچه که از صفات بر خدا جایز نیست، یعنی جایز نیست شخصی چنین صفاتی را برای خدا تصوّر کند، هم با «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» تبیین کرد. «وَ فِيهِ دِلَالَةٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا جَوْهَرٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا هُوَ فِي مَكَانٍ وَ لَا جِهَةٍ»؛ و این دلالت دارد که خدای متعال جسم، جوهر و عرض نیست و در محلّ یا جهت خاصی هم نیست. یعنی خدای متعال کلّ توحید را در این سوره بیان کرد.

«قَالَ بَعْضُ أَزْبَابِ السَّانِ: وَجَدْنَا أَنْوَاعَ الشَّرِكِ ثَلَاثِينَ»؛ بعضی از اهل زبان گفته‌اند ما انواع شرک را بررسی کرده‌ایم؛ هشت دسته بیشتر نیستند و کلّ شرک در هشت گروه و تحت تأثیر هشت عامل به وجود می‌آید. اول «الْقَصَصُ»: ناقص بودن؛ «وَ التَّقَلُّبُ»: دگرگونی پذیر بودن؛ «وَ الْكُثْرَةُ»: افزونی پذیر بودن؛ «وَ الْعَدَدُ»: متعدد بودن؛ «وَ كَوْنُهُ عِلَّةً أَوْ مَعْلُولاً»: اینکه چیزی علت یا معلول باشد؛ «وَ الْأَشْكَالَ وَ الْأَضْدَادَ»: و اینکه هم‌شکل و یا ضدّی داشته باشد. کلّ شرک

۱۳. امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای روز عید قربان و جمعه، ص ۲۴۰ و مجلسی، بحار، ج ۸۶، ص ۲۹۵.

تحت تأثیر این هشت عامل به وجود می‌آید. «فَتَنَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ صِفَتِهِ نَوْعَ الْكَثْرَةِ وَالْعَدَدِ بِقَوْلِهِ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خدای متعال دوتا از انواع شرک را که یکی کثرت است، دیگری عدد، با «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نفی کرد. «وَنَفَى التَّقَلُّبَ وَالتَّقْصُ بِقَوْلِهِ اللَّهُ الصَّمَدُ» و اینکه خدا تقلب و دگرگونی یا نقص و نیاز داشته باشد را با «اللَّهُ الصَّمَدُ» نفی کرد. تا اینجا چهارعامل شرک نفی شد. «وَنَفَى الْعِلَّةَ وَالْمَعْلُولَ بِقَوْلِهِ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» و اینکه خدا علت یا معلول باشد را هم با اینکه نه می‌زاید نه زاییده می‌شود: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» نفی کرد. «وَنَفَى الْأَشْكَالَ وَالْأَضْدَادَ بِقَوْلِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» خدای متعال اینکه هم‌شکل یا ضدی داشته باشد را هم با گفتن «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» نفی کرد. «فَحَصَلَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ الْبُحْتِ»<sup>۱۴</sup> در نتیجه وحدانیت و توحید محض باقی ماند. یعنی همه‌ی هشت عوامل شرک‌آفرین در این سوره نفی شد. این هم یک قرائت از این سوره.

به امید خدا جلسه‌ی آینده دو قرائت دیگر از سوره‌ی توحید را که جنبه‌ی عرفانی دارد، خواهیم گفت و اگر خدا عمری داد هفته‌ی آینده شرح سوره‌ی توحید را به پایان می‌بریم و شرح بیشتر را به مطالعه‌ی خود شما محول می‌کنیم؛ تا اگر خدا توفیق داد بتوانیم به ادامه‌ی بحث برسیم.

از خدای متعال می‌خواهیم حقیقت سوره‌ی توحید را در جان و وجود ما مستقر و حاکم فرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

<sup>۱۴</sup>. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۶۹.